



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۵۹	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۱ / ۳۱
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله یازدهم عروه: حکم زکات قرض					
عنوان ۵	استدلالات دیگر بر وجوب زکات بر مقترض					
عنوان ۶	مطلب دوم: تبرع مقرض به پرداخت زکات از طرف مقترض					
عنوان ۷	ادله جواز تبرع مقرض به پرداخت زکات • دلیل اول: صحیحہ منصور بن حازم • دلیل دوم: قاعده در دیون ▪ اشکال عدم نیابت پذیر بودن اعمال عبادی به قاعده ➤ جواب معظم له رحمته از اشکال • دلیل سوم: توکیل ▪ اشکال معظم له رحمته به دلیل سوم					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

درآمد بحث

بحث ما مربوط به مسئله یازدهمی بود که مرحوم سید در عروه مطرح فرموده اند. در این مسئله، چند مطلب وجود دارد. مطلب اول را در روز گذشته مورد بحث قرار دادیم، و آن این بود که «زکاة القرض على المقرض بعد قبضه لا المقرض، فلو اقترض نصاباً من أحد الأعيان الزكوية و بقي عنده سنة وجب عليه الزكاة»^۱. مطلب اول چنین است که اگر کسی عین زکوی را قرض گرفته باشد، و این عین زکویه نزد او باقی مانده باشد و بر آن سال بگذرد، در این صورت قرض گیرنده باید زکات این عین زکویه را بپردازد نه قرض دهنده. روایات مربوطه را مطرح کردیم و استدلالاتی هم انجام گرفت و بحث ما بر اساس روایات به پایان رسید.

۱. العروة الوثقی؛ ج ۲، ص ۲۶۹.

استدلالات دیگر بر وجوب زکات بر مقترض

البته استدلالات دیگری نیز مطرح شده‌اند، یعنی علاوه بر روایاتی که دیروز مطرح کردیم نظیر صحیح زرار که خواندیم:

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: رَجُلٌ دَفَعَ إِلَى رَجُلٍ مَالًا قَرْضًا، عَلَى مَنْ زَكَاتُهُ عَلَى الْمُقْرِضِ أَوْ عَلَى الْمُقْتَرِضِ؟ قَالَ: لَا. بَلْ زَكَاتُهَا إِنِّ كَانَتْ مَوْضُوعَةً عِنْدَهُ حَوْلًا عَلَى الْمُقْتَرِضِ...»^۱

اما علاوه بر روایات، به دلیل دیگر هم استناد شده است:

دلیل دوم چنین است که اصلاً قاعده‌ای در دیون، یعنی در قرض‌ها وجود دارد که بر اساس آن، مال قرض گرفته شده داخل در ملک مقترض می‌شود که طبق قاعده باید زکات را خود او بپردازد. همان‌طور که در روایت صحیح زرار حضرت نیز به این قاعده اشاره فرموده‌اند. در آن روایت فرمودند که مثلاً اگر قرض گیرنده از مال قرض گرفته شده نفعی ببرد، این مال نما داشته باشد، بفروشد یا بخرد و یا استفاده کند، این نفع برای چه کسی است؟ برای قرض گیرنده است. حال که نفع برای اوست، پس زیان نیز باید برای او باشد، لذا زکات این مال را نیز باید او بپردازد. اینجاست که حضرت عليه السلام علاوه بر اینکه تعبداً حکم را بیان فرموده‌اند، اشاره‌ای هم دارند به یک قاعده عامه‌ای که در این مورد قابل تطبیق است. و آن قاعده «من كان له الغنم فعليه الغرم» است. این بخش از مطلب اول بود.

مطلب دوم: تبرع مقرض به پرداخت زکات از طرف مقترض

مطلب دوم این است که: حال درست است که زکات بر قرض گیرنده واجب شده است و او موظف به پرداخت زکات می‌باشد، اما آیا قرض دهنده می‌تواند به جای قرض گیرنده، زکات مال او را پرداخت کند یا خیر؟ عبارت مرحوم صاحب عروه این است که: «نعم يصح أن يؤدي المقرض عنه تبرعاً»^۲؛ بر قرض دهنده واجب نیست که زکات را بپردازد؛ اما می‌تواند تبرعاً این کار را انجام دهد.

ادله جواز تبرع مقرض به پرداخت زکات

این مطلب نیز قابل استناد به چند دلیل می‌باشد:

دلیل اول: صحیح منصور بن حازم

دلیل اول، صحیح منصور بن حازم است از امام صادق عليه السلام:

«فِي رَجُلٍ اسْتَقْرَضَ مَالًا فَحَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ، قَالَ: إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَاتَهُ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ لَا يُؤَدِّي أَدَّى الْمُسْتَقْرَضُ»^۳

یعنی کسی مالی را قرض گرفته و یک سال بر آن گذشت و مال همچنان نزد او باقی بود. اگر قرض دهنده زکات را بپردازد، چیزی بر عهده قرض گیرنده نیست. و اگر او نپردازد، بر قرض گیرنده است که زکات را بپردازد.

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۷، ح ۱.

۲. العروة الوثقی؛ ج ۲، ص ۲۶۹.

۳. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۷، ح ۲.

از این روایت استفاده می‌شود که قرض دهنده می‌تواند زکات این مال را - که در ملک قرض‌گیرنده است - از مال خودش بپردازد و اگر پرداخت، دیگر چیزی بر عهده قرض‌گیرنده نیست.

دلیل دوم: قاعده در دیون

علاوه بر این روایت، قاعده‌ای نیز داریم. قاعده‌ای در دیون هست که اگر کسی مدیون شخص دیگری باشد و شخص ثالثی پیدا شود که تبرعاً دین او را ادا کند، دین، پرداخت شده تلقی می‌شود و ذمه مدیون فارغ می‌گردد. نه فقط در مورد زکات، حالا زکات از موارد دین است. دقت کنید که دین با قرض فرق دارد که گاهی اشتباه می‌شود. قرض که گفته می‌شود عین زکویه خارجیه است که عین را به کسی قرض داده است که گفتیم اگر یک سال پیش او بماند باید زکاتش را بدهد. اما دین که گفته می‌شود زکات بر ذمه کیست؟ گفتیم زکات بر ذمه مستقرض است. این می‌شود دین. در سایر دیون نیز چنین قاعده‌ای جاری است.

اگر کسی مدیون دیگری باشد که حالا فرض کنید دینش به سبب اتلاف باشد نه به سبب وجوب زکات یا چیز دیگر. چون مال دیگری را اتلاف کرده، ضمان آن مال بر عهده شخص متلف قرار می‌گیرد، به هر حال مدیون است. حال اگر فرد دیگر آمد و دین این متلف را به عهده گرفت حالا یا مثلی یا قیمی، اگر این شخص آمد و این ضمان را بر عهده گرفت یا عملاً پرداخت کرد، دین از ذمه مدیون برداشته می‌شود. زیرا به هر حال، یک دین نمی‌تواند دو پرداخت داشته باشد. اگر پرداخت شد، خواه ناخواه ذمه مدین فارغ خواهد شد، مگر اینکه طلبکار نپذیرد. اما اگر پذیرفت و گرفت و به عنوان ادای دین شخص مدین آن را دریافت کرد، ذمه مدیون فارغ می‌شود؛ وگرنه معنا ندارد که طلبکار هم مالش را پس بگیرد و هم همچنان طلبکار باقی بماند.

اشکال عدم نیابت پذیر بودن اعمال عبادی به قاعده

اینجا یک اشکالی گرفته شده که دین زکاتی با سائر دیون فرق می‌کند. مثلاً در مسأله اتلاف در سایر دیون اگر کسی پیدا شد و حاضر شد که دین مدین را بر عهده بگیرد و بپردازد ذمه مدین فارغ می‌شود؛ اما در این در جایی است که این دین، دین عبادی نباشد. زکات، دین محض نیست، دین عبادی است؛ یعنی طرف باید با قصد قربت دین را بپردازد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا شخصی دیگر می‌تواند نیابت کند و با قصد قربت، از جانب فرد بدهکار زکات او را بپردازد؟ این عمل یکی از مصادیق نیابت در عبادات خواهد بود. آیا کسی در عبادات می‌تواند نائب کسی دیگر بشود یا نه؟ به عبارت دیگر، آیا فردی می‌تواند از جانب دیگری نماز بخواند یا به نیابت از دیگری حج به جا آورد؟

برخی در این مسأله اشکال کرده‌اند و گفته‌اند قصد قربت، امری غیرقابل نیابت است. چرا که مثلاً وقتی من قصد حج داشته باشم، باید خودم با قصد قربت این کار را انجام دهم و این قصد قربت باید از طرف من باشد و با این عمل متقرباً الی الله بشوم. حال آیا شخص دیگری می‌تواند به این قصد که من متقرباً الی الله بشوم، حج به جا آورد؟ یا خودش تنها می‌تواند چنین قصدی کند؟ اگر قصد تقرب برای خودش باشد، ربطی به من ندارد و نیابت محقق نخواهد شد. و اگر این حج را به قصد تقرب من باشد، معنای آن این است که من با عمل او متقرب الی الله بشوم، که معنی ندارد. لذا چنین تشکیکی در مسأله نیابت در عبادات مطرح شده است. اصلاً عبادات نیابت‌پذیر هستند یا خیر؟

هرچند در عبادات مستحب، روایاتی در دست است که دلالت بر مشروعیت نیابت دارد. به عنوان نمونه، شخصی می‌تواند از طرف دیگری نماز مستحبی به جا آورد حتی اگر حی باشد. اما درباره نیابت در عبادات واجب چطور؟ بله، نیابت در مورد میت اشکالی نیست؛ زیرا خود او نیست که قصد کند، و فرد زنده‌ای به نیابت از او عبادتی را انجام می‌دهد. اما آیا نیابت از فرد زنده نیز پذیرفته شده است؟

مطابق آیه شریفه: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^۱ و با توجه به اینکه عمل هرکس برای خودش است و دیگری نمی‌تواند جایگزین او شود، اگر طرف مقابل حی باشد، این اشکال پیش می‌آید.

جواب معظم له رحمته الله از اشکال

اما پاسخ این اشکال چنین است که مقصود از قصد قربت، آن است که فاعل عمل، خودش قصد قربت داشته باشد. در عبادات کاری به مستحب و واجب بودنش نداریم؛ بلکه می‌خواهیم مقتضای قاعده را بررسی کنیم. مقتضای قاعده در عبادات این است که نیابت پذیر باشد. کسی عبادتی را به قصد قربت انجام می‌دهد، آن هم به قصد قربت توسط خودش. این عبادت با این قصد قربت صحیح است. حالا اگر این عبادت صحیح را به نیابت از دیگری انجام دهد، موجب تقرب همان شخص منوب عنه هم می‌شود، این چه اشکالی دارد؟

اشکال شرعی یا عقلی‌ای در این خصوص وارد نیست. اشکال شرعی ندارد؛ چون موارد مشابه زیادی در شریعت یافت می‌شود که از چنین قاعده‌ای پیروی کرده‌اند. مثل حج که نیابتاً عن المیت انجام شده است. اگر نیابتاً عن المیت درست باشد پس معلوم می‌شود که نیابت می‌تواند مقرب دیگری باشد. حالا نسبت به حج نیابتی از حی اشکال دارد، به دلیل خاصی که داریم در حج. چون آیه داریم که می‌فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۲ که به این معناست که کسی که استطاعت دارد تا زنده است باید خودش حج را انجام دهد. حالا این بحثی است که اگر شخص زنده باشد، ولی ناتوان شده باشد و این ناتوانی به گونه‌ای باشد که او بداند تا آخر عمرش این ناتوانی برطرف نخواهد شد، شاید در اینجا کسی قائل به جواز نیابت شود.

اجمالاً در شریعت، نیابت از شخص زنده در عبادات مشروع است؛ در عبادات مستحب که روایات زیادی داریم. روایات زیادی داریم که طرف به خدمت امام صادق یا امام کاظم علیه السلام می‌رسند و در زمان حیاتشان می‌گویند که من از طرف شما می‌خواهم به عباداتی چون نماز یا قرآن خواندن بپردازم. حضرت می‌فرمایند که کار خیلی خوبی می‌کنید. ما از طرف حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه اعمالی را انجام دهیم که این بسیار عالی است. حتی در مورد حج مستحبی نیز روایت‌های زیادی داریم که از این روایات کثیره می‌توانیم قاعده کلی استخراج کنیم؛ و آن اینکه نیابت از شخص زنده در عبادات ممکن است؛ مگر اینکه دلیلی بر خلاف آن وجود داشته باشد. به طور مقتضی اشکال عقلانی یا شرعی وجود ندارد؛ پس نیابت از شخص زنده در عبادات مجاز و ممکن است؛ مگر اینکه دلیل خاص وجود داشته باشد که منع کند.

۱. سوره انعام: ۱۶۴؛ سوره اسراء: ۱۵؛ سوره فاطر: ۱۸؛ سوره زمر: ۷.

۲. سوره آل عمران: ۹۷.

پرسشگر: ...

معظم له: ما می‌گوییم قابل نیابت است. اینکه می‌گوییم قصد قابل نیابت نیست به این معنی که آن شخص نائب باید برای خودش قصد کند نه برای دیگری. بله اینجا قصد، قابل نیابت نیست؛ یعنی شخص به نیابت از دیگری قصد نمی‌کند؛ بلکه برای خودش قصد می‌کند. قصد تقرب خودش را می‌کند. منتها این عمل با قصد تقربش یک عمل عبادتی می‌شود، که می‌تواند این عمل را به نیابت از دیگری انجام دهد. که اگر به نیابت از دیگری انجام داد موجب قصد تقرب او هم می‌شود؛ ولی باید خود شخص نائب قصد تقرب را برای خودش داشته باشد. نه اینکه این شخص به این قصد که دیگری متقرب الی الله بشود این کار را انجام دهد. لذا ما آن قاعده را حفظ می‌کنیم؛ قاعده‌ای که قصد، نیابتی نیست.

پرسشگر: ...

معظم له: ولو آن شخص منوب عنه قصد نداشته باشد؛ اما به هر حال، وقتی شخص نائب رفت، زکاتش را با قصد قربت ادا کرد، از ذمه او برداشته می‌شود. برداشته شدن از ذمه او قهری است و دیگر قصدی نیست. حالا اینکه عقاب تجری داشته باشد، سخن دیگری است. اگر عقاب داشته باشد، عقاب تجری است، نه عقاب معصیت. اگر ما در تجری قائل به عقاب باشیم، به آن عقاب تجری گفته می‌شود نه عقاب معصیت. آن شخص معصیت نکرده است و ذمه‌اش فارغ شده است.

پرسشگر: ...

معظم له: بله، در عمل مستحبی صادق است. اما در عمل واجب (مثل حج واجب)، عمل واجب اینجا شرطش این است که خود مکلف خودش انجام دهد؛ اینجا دلیل داریم که نیابت پذیر نیست. مثل اینکه نماز فريضه را کسی به نیابت از شخص زنده بخواند که باطل است. همچنین حج به نیابت از شخص حیّ قادر و متمکن از حج، مشروع نیست. حالا اگر حاکم زکات کسی را به زور از او گرفت، ذمه‌اش فارغ می‌شود. خلاصه یک حیثیت اشتغال ذمه‌ای است که این اشتغال ذمه با ادای زکات از طرف او، یا حتی گرفتن قهری زکات از او، اثر وضعیش این است این اشتغال برداشته می‌شود. یک اثر تکلیفی دارد که البته اینجا بار نمی‌شود؛ یعنی اینکه ثوابی نخواهد برد یا عقابش برداشته نخواهد شد.

دلیل سوم: توکیل

استدلال سوم هم شده که حالا مرحوم صاحب مستمسک بیان می‌کند که این نیابت عن الحی نوعی توکیل و نوعی وکالت از طرف دیگری است؛ همانطور که در توکیل، شخص می‌تواند دیگری را در عملی وکیل خودش قرار بدهد، اگر عمل، وکالت بردار است خب عمل عبادی هم وکالت بردار است. و صحیح خواهد بود و می‌تواند نیابت از دیگری را انجام دهد. در وکالت، رضایت موکل کافی است؛ نیازی به عقد «وکلّتک» نداریم.

اشکال معظم له رحمته الله علیه به دلیل سوم

ولی این استدلال به نظر ما مخدوش است. اصلاً وکالت با نیابت بخصوص در عبادات فرق می‌کند. در وکالت وقتی می‌گوییم وکالت، این است که موکل، وکیل را جایگزین خودش قرار می‌دهد؛ اصلاً وکیل می‌شود مثل خود موکل در همه اعمالی که انجام می‌دهد. در عبادات، نیابتی هم اگر بشود، این چنین نیست که نائب جایگزین منوب عنه بشود و به طور کامل عملش مال او بشود؛ چرا که نائب ثواب می‌برد. نایب ثواب می‌برد از عمل عبادتی که انجام می‌دهد از طرف

منوب عنه. لذا در روایت ما چنین مضمونی داریم که مثلاً کسی که عمل مستحبی برای دیگری انجام بدهد، ۹۹ درجه ثوابش برای خودش است و یک درجه را منوب عنه می برد؛ لذا به نظر ما اصلاً مقوله نیابت در عبادات از مقوله توکیل جداست و نمی توان این را از مقوله توکیل دانست. نکته اش هم همین است که در وکالت، عملش عین عمل موکل می شود، جایگزین موکل در عمل می شود؛ اما در نیابت، چنین نیست که نائب عملش عین عمل او باشد؛ بلکه عملش هم برای خودش هست و هم برای کسی که به نیابت از او انجام می دهد. نائب، خودش هم ثواب می برد، کسی که نیابتی حج انجام می دهد خودش هم ثواب می برد، کسی که در نماز مستحبی نیابتی نماز می خواند خودش هم ثواب می برد؛ نه اینکه این عمل خالص برای منوب عنه باشد و این شخص خالی از ثواب باشد، خیر. خلاصه تفاوت وجود دارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين